

کامران کرمی*

فرصتها و چالشهای آمریکا در جهانی متفاوت: بررسی اندیشه های فرید زکریا

۹۹

چکیده

نوشته‌ها و تحلیلهای فرید زکریا، اغلب حول حوادث و اتفاقات سیاسی مختلفی است که در گوشه و کنار جهان حادث می‌شود. اما مجموعه آنها در کنار هم دیدگاهی منسجم و موزون را تشکیل می‌دهد که از یک نگرانی بزرگ حکایت دارد: نگرانی برای آینده آمریکا. جهان پیش روی این کشور جهانی متفاوت از گذشته است که چالشهای عظیم و متعددی فرا روی آن قرار داده است. چالشهایی نظیر بحران مالی، گرم شدن کره زمین، تروریسم، گسترش سلاحهای هسته‌ای، ظهور بازیگران جدید، صلح خاورمیانه، یک جانبه‌گرایی و غیره همه از آینده‌ای مبهم حکایت می‌کند که نبود یک راهبرد مناسب و کارآمد برای برخورد واقع بینانه با این چالشها، ممکن است ایالات متحده را به سرنوشت امپراتوری بریتانیا دچار کند.

کلید واژگان: جهان پسا آمریکایی، ظهور دیگران، ایالات متحده آمریکا، قدرت، فرید زکریا

* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی و محقق در زمینه جهانی شدن و قدرت هوشمند
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال یازدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹، صص ۱۲۱-۹۹.

فرید رفیق زکریا در ژوئن ۱۹۶۴ در بمبئی هندوستان در یک خانواده مسلمان به دنیا آمد. مدارک خود را از دانشگاه بیبل و مدرک دکترای علوم سیاسی را از دانشگاه هاروارد زیر نظر ساموئل هانتینگتون دریافت نمود. مدتی به عنوان ویراستار در شورای روابط خارجی آمریکا مشغول به کار شد و از اکتبر ۲۰۰۰ به عنوان سردبیر نیوزویک بین‌المللی به تحلیل مسایل روابط بین‌الملل به خصوص سیاست خارجی آمریکا می‌پردازد. او مدیریت برنامه GPS در شبکه خبری سی.ان.ان را نیز بر عهده دارد. از وی چندین جلد کتاب با عنوان آینده آزادی، جهان پسا آمریکایی، از قدرت تا ثروت و رویارویی آمریکایی منتشر شده است. او در سال ۱۹۹۹ از سوی مجله اسکوائر در ردیف یکصد روشنفکر معروف جهانی قرار گرفت.

زکریا معمولاً با عناوین مختلفی چون لیبرال، محافظه کار و یا میانه رو نامیده می‌شود. علت این نام‌گذاریها تا حدودی به حمایت‌های وی از ریگان در دهه ۱۹۸۰ بر می‌گردد. او در طول دهه ۱۹۹۰ تا حدودی به سمت چپ گرایش پیدا کرد، اما خود را یک میانه رو می‌داند و تلاش می‌کند تا در دیدگاهها و تحلیلهایش به نوع خاصی از ایدئولوژی گرایش پیدا نکند. تحلیلهای سردبیر جوان نیوزویک معمولاً طیف گسترده‌ای از مسایل جهانی را در بر می‌گیرد؛ از بحرانهای زیست محیطی و القاعده گرفته تا مسایل انتخاباتی و اقتصادی در آمریکا. وی از حمله کسانی بود که از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ حمایت نمود، اما طولانی شدن جنگ و هزینه‌های زیاد آن باعث شد تا وی همگام با موج مخالفتها بارها از اشغال این کشور انتقاد کند. اخیراً وی نه فقط از به کارگیری سیاستهای مبتنی بر ترس و وحشت در مبارزه با تروریسم انتقاد می‌کند، بلکه از قوانین مهاجرت و تجارت در ایالات متحده نیز انتقاداتی کرده است.^۱

ابرقدرت وحشت زده

در چند سال گذشته آمریکا از دنیا منزوی شده است. بخشی از این مسئله، به دلیل سبک و محتوای سیاست خارجی بوش بوده و باعث شده تا مخالفت‌های وسیع بین‌المللی را برانگیزاند. آمریکایی‌ها از دنیای جدیدی که در حال ظهور است، به وحشت افتاده‌اند و

تازمانی که این فضای ترس بر سیاست این کشور حاکم است، نتایج مشابهی در خارج از ایالات متحده به وجود خواهد آورد. اگر چه عدم تقارن قدرت، امروز به این معنی است که حتی گروه‌های بسیار کوچک نیز می‌توانند خسارتهای بزرگ بر جای بگذارند، اما باید وقایع را از زوایای دیگری نیز دید. بیشترین خطری که آمریکا را تهدید می‌کند نه از جانب بازندگان جهانی شدن، بلکه از طرف برندگان آن است. خطر از جانب بمباران دیروز (۱۱ سپتامبر) نیست، بلکه از کارخانه‌های فرداست.

امروزه این تصور به تدریج رنگ واقعیت به خود می‌گیرد که ظهور و پیشرفت چین و هند بسیار مهم‌تر و فراتر از جنگ در لبنان یا برنامه هسته‌ای ایران و کره شمالی، است و دنیا را تغییر خواهد داد. این تغییر قدرت تاثیر وسیع و خوش‌خیمی بر جای خواهد گذاشت. رشد جهانی موجب شگفتی خواهد بود، اما این تغییر موجب پیچیدگی‌های بی‌شمار و تغییرات اساسی نیز خواهد بود. تقاضاهای جدیدی برای انرژی و مواد خام ایجاد خواهد کرد. کشورهایی مانند ایران، روسیه، ونزوئلا و عربستان که از این منابع برخوردارند، به قدرتهای بزرگی تبدیل شده و برای قوانین بازار و تجارت استثنا به وجود خواهند آورد. در حالی که سایر ملل جهان از چین تا شیلی برای برنده شدن تلاش می‌کنند، ایالات متحده به ندرت توجه خود را به چالشها و فرصتهای موجود معطوف کرده است. اکنون وظیفه واقعی واشینگتن فایق آمدن بر این احساس ترس است و برای حفظ جایگاهش باید اعتماد به نفس خود را باز یابد. دنیای پیچیده کنونی نیازمند ایده‌های متفاوت و جدید است و ایالات متحده نیازمند راهبرد مناسبی برای رویارویی با این جهان جدید می‌باشد.^۲

زکریا گرچه این مسایل را باعث نگرانی ایالات متحده می‌داند، اما معتقد است که این مشکلات بسیار ناچیزتر از آن هستند که بتوانند فضای کنونی ضعف در این کشور را توجیه کنند. افسردگی آمریکاییان از احساسی بسیار عمیق‌تر نشات می‌گیرد؛ احساسی که از به وجود آمدن قدرتهای جدید و بزرگی ناشی می‌شود که در دنیا در حال ظهورند. برای نخستین بار در تاریخ آمریکا به نظر می‌رسد که این کشور افسار مهار تغییرات در دنیا را در دست ندارد. مردم این کشور شاهد شکل‌گیری جهانی جدید هستند که در زمینهای دور و توسط مردمی جز آمریکاییان در حال به وجود آمدن است.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

زکریا از خیزش ملی‌گرایی و اعتماد به نفس در بین کشورها سخن می‌گوید و معتقد است که این ملی‌گرایی همواره موجب سردرگمی آمریکایی‌ها بوده است. آمریکا هنگام درگیر شدن در خارج از مرزهای خود، اعتقاد دارد که دست اندرکار تلاشی صمیمانه برای کمک به مردم دیگر کشورها برای بهبود بخشیدن به اوضاع آنهاست. آمریکایی‌ها به نحوی قابل توجیه به کشور خود مباحثات می‌کنند که میهن پرستی نام دارد، در حالی که مشاهده این غرور و انحصارطلبی در مردمان دیگر، برای آنها سخت و تعجب برانگیز است!

زیگنیو برژینسکی اخیراً سخن از آنچه وی بیداری سیاسی جهانی می‌خواند، به میان آورده است. او به هیجانات انبوه و نوظهور ناشی از عوامل مختلف موقعیت اقتصادی، غرور ملی، سطح آموزش پیشرفته، اطلاعات و شفافیت بیشتر و خاطرات گذشته اشاره می‌کند و با پرداختن به ابعاد مخرب این نیرو می‌نویسد: «جمعیت بیشتر کشورهای در حال توسعه در بسیاری از نقاط از نظر سیاسی برانگیخته و ناآرام است. این جمعیت به شکل بی‌سابقه‌ای از بی‌عدالتی اجتماعی آگاه است... و این آگاهی، جامعه‌ای با درک و احساس حسادتی مشترک می‌سازد که هیجانات عوام فریبانه، سیاسی یا مذهبی می‌تواند جلا بخش و جهت دهنده آن باشد. این انرژیها فراسوی مرزهای حاکمیتی، چالشی برای دولت‌ها و همچنین سلسله مراتب موجود جهانی است که آمریکا هنوز در راس آن قرار دارد.»

در بسیاری از کشورهای خارج از جهان غرب، خشم فروخته‌ای نسبت به روایت تحمیلی و کاملاً غربی یا آمریکایی از تاریخ جهان وجود دارد؛ تاریخی که نقش آنان را در آن ناچیز یا ناباب می‌داند، روس‌ها همواره از روایت رایج از جنگ جهانی دوم که بنا بر آن بریتانیا و آمریکا قهرمانان نیروهای فاشیست را به زانو درآورده‌اند، آزرده بودند. از این نوع دیدگاه‌های ملی به وفور وجود دارد و امروزه به یمن آموزش، اطلاعات و اعتماد به نفس بیشتر از طریق شبکه‌های جدید خبری، کانالها و سایتهای اینترنتی جهان نوین، به نحوی فراگیر انتشار می‌یابند.^۳ دنیایی که امروز با آن مواجهیم به راه‌های جدیدی نیاز دارد؛ بازیگران جدیدی به همان ساختار قدیمی افزوده شده‌اند، آسیا در حال خیزش است، فعالیتهای اقتصادی و اعتماد به نفس سیاسی در آمریکای لاتین و حتی آفریقا روبه رشد است، بازیگران غیر دولتی نیز روز به روز قدرتمندتر می‌شوند، رسانه‌های جدید به خوبی وقایع جاری را به تصویر می‌کشند،

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

و واقعتهای موجود را که نمایانگر تغییرات جدید در عرصه جهانی است انعکاس می دهند.^۴

ظهور دیگران

فرید زکریا در کتاب جهان پسا آمریکایی (۲۰۰۹) خیزش دیگران را داستان بزرگ دوران ما می نامد. او خیزش کشورهای چینی، هند، برزیل، روسیه و بسیاری دیگر را تحولی بزرگ می داند که جهان را در قالبی نو خواهد ریخت و چشم انداز جدیدی از جهان به وجود می آورد که در آن قدرت و ثروت در حال جابه جایی است و از کشورهای سر بر خواهد آورد که برای مان غیرمنتظره خواهد بود. او از دگرگونی بزرگی که در سراسر جهان در حال وقوع است، به عنوان امری طبیعی و تغییر تدریجی یاد می کند و معتقد است که جهان گرچه در دورانی جدید به سر می برد، به ظاهر همان گونه که با آن آشنایی داریم، اما در واقع تفاوت بسیار کرده است. ما ظرف ۵۰۰ سال گذشته، شاهد سه جابه جایی ساختاری در قدرت، تغییرات اساسی در توزیع قدرت که حیات بین المللی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ آن را دگرگون ساخته است، بوده ایم.

نخستین جابه جایی پیدایش جهان غرب بود؛ فراگردی که در قرن پانزدهم آغاز شد و در اواخر قرن هجدهم شتابی خارق العاده یافت. این فراگرد مدرنیته را به وجود آورد و در عین حال، موجب تسلط سیاسی ملل غربی و تداوم آن شد. دومین جابه جایی که در سالهای پایانی قرن هجدهم رخ داد، ظهور ایالات متحده آمریکا بود. آمریکا بلافاصله پس از صنعتی شدن، به قدرتمندترین کشور پس از امپراتوری روم و احتمالاً قدرتمندتر از مجموع کشورهای دیگر مبدل شد. این کشور در بیشترین سالهای قرن گذشته بر اقتصاد، سیاست، علوم و فرهنگ جهانی مسلط بوده و طی ۲۰ سال گذشته این سلطه بی مناقشه و در تاریخ مدرن بی سابقه بوده است. اینک ما در سومین دوره جابه جایی بزرگ قدرت در عصر مدرن به سر می بریم که می توان آن را خیزش دیگران نامید.

زکریا مثالهای گوناگونی از این جابه جایی قدرت می آورد که زمانی اصالتاً آمریکایی بودند و امروز در اختیار دیگران قرار گرفته اند. به عنوان مثال، بلندترین ساختمانها، پرفروش ترین فیلمها، عظیم ترین سدها، پالایشگاهها و کارخانجات امروز دیگر در خارج از

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

آمریکا قرار دارند. لندن از بسیاری جهات در حال تبدیل شدن به بزرگ‌ترین مرکز مالی جهانی و امارات متحده عربی مرکز غنی‌ترین صندوق سرمایه‌گذاری وجوهات در جهان است. برای نخستین بار تاکنون، شاهد رشدی جهانی به مفهوم واقعی هستیم. چنین شرایطی، نظامی در سطح جهان به وجود آورده تا کشورها بتوانند به جای اینکه تنها نظاره‌گر منفعل باشند، نقش خود را ایفا کنند. این زایش نظمی واقعا جهانی است. یکی از وجوه این دوران نوین، انتقال قدرت از دولتها به بازیگران غیر دولتی است. گروههایی که همه روزه، در هر زمینه و در هر کشوری قارچ‌گونه رشد می‌کنند. گروهها و افراد توانمند شده‌اند و سلسله مراتب قدرت، مرکزمداری و نظارت ضعیف شده است. در چنین فضایی از تاثیر عملکرد سنتی قدرت ملی، چه به لحاظ اقتصادی و چه نظامی کاسته شده است. نظام نوپدید بین‌المللی با نظامهای پیشین خود تفاوت کامل دارد. اگر چه به لحاظ سیاسی - نظامی همچنان در جهانی با تنها یک ابرقدرت به سر می‌بریم، اما در سایر ابعاد صنعتی، مالی، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی، قدرت در حال جابه‌جایی و فاصله گرفتن از سلطه آمریکایی است. مفهوم این جابه‌جایی ورود ما به جهان ضد آمریکایی نیست، بلکه در حال گام نهادن به جهان پسا آمریکایی هستیم که مردمان بسیار در نقاط بسیار، جهت و ماهیت آن را تبیین می‌کنند.^۵

بسیاری از دیگران از منظری متفاوت، با جهان، روایات، استدلالها و فرضیات غرب مقابله می‌کنند. آمریکایی‌ها هنوز به جهانی می‌اندیشند که در آن یک قدرت نوپدید بین‌دوگزینه دشوار ناگزیر از انتخاب است: ادغام در نظم غربی یا بیرون انداخته شدن از آن، تبدیل شدن به کشوری خود سر و در نتیجه مواجهه با مجازات اخراج از این نظم. به نظر می‌رسد قدرتهای نوپدید راه سومی برگزیده‌اند؛ ورود به نظم غربی، اما بر اساس معیارها و ملاحظات خودی و تلاش برای شکل دادن مجدد آن. در جهان کنونی همه احساس توانمندی می‌کنند، کشورها می‌توانند با گذار کامل از محور غربی به مناسبات خود با یکدیگر انسجام دهند. مرکز توجهات تغییر کرده است، ممکن است در یک جهان پسا آمریکایی اصولا محوری نماند که بتوان با آن همگرا شد. کشورها بیش از پیش به یکدیگر و به داستان خیزش خود و کمتر به غرب و آمریکا توجه دارند. پافشاری بیشتر قدرتهای جدید بر منافع خودی، واقعیت جهان پسا آمریکایی است. زکریا در عین حال واقعیت دیگری را پیش می‌کشد و آن معمای سیاسی چگونگی

دستیابی به اهداف بین‌المللی با بازیگران بسیار، دولتی و غیردولتی است. او می‌گوید: در الگوی قدیمی آمریکا و چند کشور معدود غربی متحد آن، صرف نظر از همراهی دیگران این نمایش را کارگردانی می‌کردند. سازوکارهای سنتی همکاری بین‌المللی، بازمانده‌های دوران گذاشته‌اند. نظام سازمان ملل متحد، نماینده یک پیکربندی کهنه و نخ‌نماست که در آن ژاپن و آلمان، دومین و سومین اقتصاد جهان، هند بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا حضور ندارند. شورای امنیت در حد وسیع‌تر بازتاب دهنده ساختار عتیقه حکومت جهانی است. چین به عنوان چهارمین اقتصاد بزرگ جهان، هند و کره جنوبی به عنوان دوازدهمین و سیزدهمین قدرتهای بزرگ جهان در گروه هشت عضویت ندارند. ریاست صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، همواره با یک اروپایی یا یک آمریکایی بوده است. این سنت همچون رسوم یک باشگاه محلی قدیمی گرچه ممکن است برای خودیها دلچسب باشد، اما برای دیگران واپس‌گرایانه و ناموجه است.

بسیاری از ناظران و مفسران، با نگاهی به نشاط و پویایی جهان نوپدید، سپری شدن روزگار آمریکا را نتیجه‌گیری کرده‌اند. روندی که مدت‌هاست توسط کشورهای چینی، هند، برزیل، روسیه، ژاپن و دیگران آغاز شده است. اما ذکر این معتقد است که پیام این نظم جدید زوال آمریکا نیست، رهاورد جهان جدید نه یک ابرقدرت جدید، بلکه قدرتهای چندگانه‌ای است که یا به قول ساموئل هانتینگتون به شکل «تک - چندقطبی گری» یا به گونه‌ای که سیاستمداران چینی آن را «قدرتهای بسیار و یک ابرقدرت» خوانده‌اند، تحقق پیدا می‌کند. آمریکا در نظام نوپدید در عین برخورداری از جایگاه برتر، با بیشترین چالشها مواجه است. قدرتهای دیگر نقش جهانی خود را رو به گسترش می‌بینند، اما واشینگتن با نیروی عظیم خود می‌تواند جهت را به آنان نشان دهد یا حتی آنها را هدایت کند. با وجود این و با خیزش بقیه جهان، آمریکا صرفاً در حوزه اقتصادی سقوط نسبی را تجربه خواهد کرد و با رشد شتابان دیگران، سهم آن از کیک اقتصاد جهانی کوچک‌تر خواهد شد. علاوه بر آن، نیروهای غیردولتی جدید که بیش از پیش فعال شده‌اند، واشینگتن را تا حد زیادی محدود خواهند کرد. چنین چیزی چالشی برای ایالات متحده و در عین حال دیگران خواهد بود. طرفه اینکه، خیزش دیگران در آینده‌ها و اقدامات آمریکایی ریشه دارد. در حالی که جهان رو به

گشادگی دارد، آمریکا رو به انسداد دارد. نسلها بعد وقتی تاریخ نگاران درباره این ایام می نویسند، ممکن است به این نکته اشاره کنند که در دهه های نخست قرن بیست و یکم، ایالات متحده در رسالت تاریخی خود موفق شد و دنیا را جهانی کرد، اما فراموش کرد خود را جهانی سازد.^۶

متحد و چالشگر

فرید زکریا در ظهور دیگران از دو قدرت آینده به نام هند و چین نام می برد که نسبت به سایرین، منشا تاثیرات بیشتری در تحولات نظام بین الملل خواهند بود. او معتقد است که خیزش چین اکنون ملموس و آشکار است، اما خیزش هند را باید داستانی متعلق به آینده دانست. هنوز زمان زیادی لازم است تا هند به یک قدرت جهانی بدل شود و چنان چه رقابتی بین چین و هند مطرح باشد، قطعاً چین در حال حاضر و برای مدتی طولانی برنده است. او در مورد هند معتقد است که شباهتهای زیاد این کشور با آمریکا، باعث شده تا احساس راحتی در روابط دو کشور به وجود آید و دو قدرت به طور متقابل یکدیگر را درک کنند. جای شگفتی نیست که زکریا که خود هندی تبار است، امتیازات هند را برجسته و امکان بالقوه هماهنگی و حتی اتحاد هند و آمریکا را مطرح سازد. او هند را به مثابه یکی از پرو پا قرص ترین هواداران آمریکا در جهان معرفی می کند. هندی ها آمریکا را از آنجا که کشوری پرسر و صدا و چون خودشان جامعه ای باز با نظامی آشفته و دموکراتیک است، درک می کنند. سرمایه داری در آن چون آمریکا آزاد به نظر می رسد، بیشتر شهرنشینان هندی به زبان آمریکا سخن می گویند و جامعه هندی-آمریکایی پلی بین دو فرهنگ بوده است.

هند جامعه ای قدرتمند با دولتی ضعیف است. این کشور قادر نیست از اقتدار ملی خود در جهت اهداف ملی استفاده کند. نخبگان هند برخلاف طبقه ماندارین چینی که توانسته اند نقش خود را به عنوان یک قدرت جهانی با مهارت و کارآمدی بازآفرینی کنند، نتوانسته اند برابری خود را با همسایگان نشان دهند. اگر چه هند نقشی بیش از پیش مهم در امور بین المللی بازی می کند و بر جنوب آسیا اشراف دارد، اما بعید به نظر می رسد که دست کم تا مدتهای طولانی در جهان به قدرتی مبدل شود که برخی امید به آن دارند و برخی نگران آن

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

هستند. این کشور با وجود جامعه‌ای که به خوبی می‌تواند به فرصتهای دنیای جهانی شده پاسخ دهد و در جامعه و اقتصاد جهانی رشد کند و شکوفا شود، با یک نظام سیاسی ضعیف دشواریهای فراوان دارد و فاقد آمادگی لازم برای ایفای نقش واقعی خود در جهان نوین است. مجموعه‌ای از بحرانها می‌تواند این شرایط را متحول سازد، اما بدون شوکی به این سیستم در یک بازی جهانی، جامعه هند همچنان پیشاپیش دولت آن خواهد بود.^۷ زکریا قصه چین را متفاوت از هند می‌داند؛ زیرا تبدیل این کشور به قدرتی جهانی دیگر نه یک پیش‌بینی، بلکه یک واقعیت است. او به سخن معروف ناپلئون بناپارت در مورد چین اشاره می‌کند که گفته بود «بگذارید چین بخوابد، چون وقتی برخیزد جهان را خواهد لرزاند!»^۸.

چین با دو نیروی تبیین‌کننده جهان پسا آمریکایی؛ یعنی، جهانی شدن و ملی‌گرایی درگیر است. از سویی فشارهای اقتصادی و فناوری چین را به سوی یکپارچگی یاری‌گرایانه می‌راند، از سوی دیگر همین فشارها با ایجاد گسست و تلاطم اجتماعی در کشور رژیم را وادار به جستجوی راههایی تازه برای ایجاد وحدت در جامعه‌ای متنوع، می‌سازد. ثبات و آرامش جهان پسا آمریکایی تا حد زیادی به توازی وابسته است که چین بین عوامل یکپارچگی و فروپاشیدگی برقرار می‌کند.^۹ ترکیبی از رشد اقتصادی بالا، فقرزدایی، تولید ناخالص داخلی بالا، پس‌انداز بالا و مواردی از این قبیل چین را بی‌همتای ساخته است. چین به عنوان ابرقدرتی جهانی، جایگزین آمریکا نخواهد شد و غیرمحمتمل است که حتی ظرف چندین دهه بتواند این کشور را با هر معیاری-نظامی، سیاسی یا اقتصادی-پشت سر بگذارد. اما در زمینه‌های مختلف به دومین کشور مهم جهان مبدل شده و عنصر کاملاً جدیدی به نظام بین‌المللی افزوده است. بزرگ‌ترین مشکلی که این کشور پیش رو دارد، نه شرارت بی‌درمان دولت آن، بلکه خطر زوال توانایی این دولت در تداوم بخشیدن به انسجام امور است. مشکلی که تمرکززدایی فزاینده را در برمی‌گیرد، اما بسیار فراتر از آن است. شتاب تحول در چین نقاط ضعف حزب کمونیست و دیوان‌سالاری آن را برملا ساخته است.

پیامدهای خیزش چین برای آمریکا نیز بیش از سایر کشورها خواهد بود. از نظر تاریخی، وقتی بزرگ‌ترین قدرت جهانی در برابر چالش قدرتی نوخاسته قرار بگیرد، هر دو روابط دشواری خواهند داشت. هم چین و هم آمریکا بی‌آنکه آشکار کنند، نگران این مشکل

هستند. طی سه دهه سیاست خارجی چین به نحوی تنظیم شده که آمریکا را راضی نگه دارد؛ ابتدا راهبرد ضد شوروی، سپس شوق بازارهای آزاد و اصلاحات، پس از آن بازسازی و آنگاه عضویت در سازمان تجارت جهانی و در نهایت المپیک پکن. در حال حاضر، نیروهای هوادار یکپارچگی هم در پکن و هم در واشینگتن غالب هستند. روابط اقتصادی بین دو کشور از جنس وابستگی متقابل است و هر دو برای همکاری تلاش می کنند. نومحافظه کاران در آمریکا با به صدا در آوردن زنگهای خطر تهدید چین؛ تا حد زیادی بعد نظامی به آن می دهند، اما واقعیات ادعای آنان را تایید نمی کند. چینی ها به این نابرابری واقفند و می کوشند از توان اقتصادی و مهارت های سیاسی برای حصول مقاصد خود استفاده کنند تا ناگزیر به توسل به حربه نظامی نباشند. برای ایالات متحده دو سناریو قابل پیش بینی و محتمل است که عبارتند از:

۱. در صورت استفاده چین از وزن خود به منظور خشمگین ساختن همسایگان و وهم آفرینی در جهان، ایالات متحده قادر خواهد بود با مجموعه ای از سیاست های موثر و به کارگیری فراگردی طبیعی در راستای بسیج متحدان، این قدرت نوحاسته را محدود کند و موازنه لازم را به وجود آورد.

۲. اگر چین به راهبرد نامتقارن خود پای بند بماند و آرام و محتاط نفوذ خود را گسترش دهد و با شکیبایی و استقامت آمریکا رادر حوزه های مختلف کنار بزند، با نوعی از جنگ سرد مواجهیم؛ با کشوری تازه نفس و طرفدار بازار آزاد با بیشترین جمعیت جهان که دیگر یک مدل یاس آور از سوسیالیسم دولتی نیست و توان خود را در مداخلات بیهوده نظامی تلف نمی کند. این برای آمریکا چالشی جدید است؛ چالشی که قبلا درگیر آن نبوده و تا حد زیادی آماده آن نیست.^{۱۰}

چالش دموکراسی های مدرن

فرید زکریا کتاب آینده آزادی (۲۰۰۳) با عنوان فرعی اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی را دعوتی برای احیای موازنه میان آزادی و دموکراسی می داند و معتقد است که وظیفه ما در قرن بیست و یکم ایمن ساختن دموکراسی برای جهان است. دغدغه او لیبرالیسم و حاکمیت

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

قانون است. هانتینگتون کتاب او را حاوی درسهای حیاتی برای همه کسانی می‌داند که به آینده آزادی در جهان می‌اندیشند. او از یک سو به گسترش دموکراسی در گوشه و کنار جهان اشاره می‌کند و از سوی دیگر نگران وضعیت جوامعی است که در آنها دموکراسی بدون وجود لیبرالیسم و قانون، تبدیل به ابزاری مشروعیت بخش برای حکومت‌های خودکامه و دیکتاتوریه‌ها بشود. وی با مثال‌های گوناگونی از خاورمیانه، آمریکای جنوبی و آسیا، سعی در تبیین این نکته دارد که دموکراسی لزوماً به حکومتی خوب، قانون مدار و طرفدار آزادی منجر نمی‌شود. اعتقاد به اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی به ما این امکان را می‌دهد که از تبدیل دموکراسی به ابزاری مشروعیت بخش برای رژیم‌های استبدادی جلوگیری کنیم.

۱۰۹

گسترش سریع و فراگیر دموکراسی پس از جنگ جهانی دوم و سقوط کمونیسم، بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته را به سمت دموکراسی سازی سوق داد. در این دو مرحله که با موج‌های دوم و سوم دموکراسی از نظر هانتینگتون برابر است، شاهد رشد شتابان حرکت کشورها به سمت دموکراسی و سرنگونی بسیاری از دیکتاتوریه‌ها در گوشه و کنار جهان هستیم. تا جایی که در دنیای فعلی علاوه بر دنیای سیاسی و حکومت‌ها، عرصه فرهنگی، علمی و حتی تکنولوژیکی ما نیز از تسلط دموکراسی بی‌نصیب نمانده است. روند دموکراتیزاسیون، فناوری و اطلاعات به این معنا است که تقریباً همه افراد می‌توانند به هر چیزی دسترسی داشته باشند. نیروهای گوناگون این موج و تغییر شگرف را به وجود آورده‌اند؛ از جمله انقلاب تکنولوژیک، ثروت رو به فزونی طبقه متوسط و سقوط نظام‌ها و ایدئولوژی‌های بدیل سامان دهنده جامعه آمریکا را نیز باید به این علت‌های نظام مند افزود: اوج‌گیری و تسلط آمریکا، کشوری که سیاست و فرهنگ آن عمیقاً دموکراتیک است، کاری کرده است که دموکراتیزاسیون به نظر اجتناب ناپذیر بیاید. به هر حال صرف نظر از علت‌ها، موج دموکراسی سازی تأثیراتی قابل پیش بینی در هر حوزه و منطقه دارد. موج دموکراسی سازی سلسله مراتب قدرت را فرومی‌شکند، به افراد قدرت می‌بخشد و جوامع را ورای سیاست‌شان دگرگون می‌کند. در واقع تمام وجوه تمایز جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، حاصل اندیشه دموکراتیک است.^{۱۱} نویسنده در این کتاب تجربه‌های دموکراسی در اروپا، آمریکا، آمریکای لاتین، آسیای میانه، شرق آسیا، چین و روسیه را می‌شکافد و کارکردها و مشکلات درونی و

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

عدم موفقیت هریک را نشان می دهد. اوروند دموکراتیزاسیون در آمریکا را مدنظر قرار داده و در شرایط کنونی چالشهای دموکراسی مدرن را در چند مورد خلاصه می کند: نبرد با تروریسم، سازگاری با جهانی شدن و تطبیق با یک جامعه سالخورده که مجبورند برای حفظ محتوای دموکراسی دست به کار تصمیم گیریهای دموکراتیک کارآمد بشوند و آن چیزی نیست جز پیمودن راه لیبرالیسم قانون سالار، بازسازی نهادهای سیاسی و انجمنهای مدنی و مسئولیت پذیری حاکمانی که نه فقط واضع معیارهای قانونی، بلکه اخلاقی هم باشند.^{۱۲}

ایالات متحده اغلب هوادار انتخابات، دموکراسی و مراجعه به آرای عمومی در خارج از این کشور است. آنچه که متمایز کننده نظام آمریکاست این نیست که چه اندازه دموکراتیک است، بلکه این است که با ایجاد محدودیت بر سر راه اکثریت انتخاباتی، چقدر غیر دموکراتیک است. از میان سه قوه حکومتی - برترین - یکی توسط ۹ نفر مرد یا زن که غیرانتخابی و مادام العمر هستند، سرپرستی می شود. سنای آمریکا نمایندگی ناپذیرترین مجلس عالی دنیا است و مجلس نمایندگان نیز بی اختیار است. در دیگر مجالس نمایندگی در تمام ایالات متحده نیز آنچه بیشتر چشمگیر است؛ نه قدرت اکثریت، بلکه اقلیت است. نظام این کشور بر پایه برداشتی معترضان و بدبین نسبت به سرشت انسان و با این باور نهاده شده است که افراد را نمی توان با قدرت و انهداد. با توجه اینکه فرهنگها با یکدیگر متفاوت هستند، بی تردید جوامع مختلف نیز به چارچوبهای گوناگون حکومتی نیازمند خواهند بود. این یک تقاضا برای پذیرش یکپارچه شیوه آمریکایی نیست، بلکه برداشت متنوع از دموکراسی لیبرال است. توجه بایسته به لیبرالیسم مشروطه تلویحات چندی برای سیاست خارجی آمریکا به دنبال دارد. نخست اینکه، در برگیرنده گونه ای تحقیق است؛ زیرا اگرچه ممکن است تحمیل نمودن انتخابات بر یک کشور آسان باشد، اما پیشبرد لیبرالیسم مشروطه در یک جامعه بسیار دشوار خواهد بود. فرایند آزادسازی و دموکراسی سازی واقعی یک جریان تدریجی و بلند مدت است که انتخابات در آن نقش یک گام اولیه را دارد. با تشخیص چنین ضرورتی، دولتها و سازمانهای غیردولتی اقداماتی برای تقویت لیبرالیسم مشروطه در کشورهای در حال توسعه در پیش می گیرند.

دوم، نبود انتخابات آزاد و بی طرف را باید تنها یک کاستی و نه تمام ویژگی یک نظام

خودکامه به حساب آورد. حکومت با معیارهای دیگری چون آزادیهای اقتصادی، مدنی و مذهبی به عنوان کانون اختیار و شان انسان نیز باید سنجیده شود. اگر حکومتی با دموکراسی محدود، به طور مستمر چنین آزادیهایی را گسترش بدهد، نباید در زمره دولتهای جبار قرار گیرد. در نهایت آنچه مورد نیاز است؛ احیای سنت مشروطه خواهی نه تنها از راه تدوین مجموعه ای از حقوق، بلکه از راه ساختن نظامی است که در آن دولتها حقوق یاد شده را مورد نقض و تخطی قرار ندهند.^{۱۳} زکریا راه برون رفت از چالشهای دموکراسی را در دموکراسی و کالتی می داند که از نظر بسیاری از پایه گذاران آمریکا موجب حکومت بهتری خواهد شد؛ زیرا این حکومت در دست کسانی خواهد بود که به امور دولتی علاقه مندند و در عین حال درمقابل مردم هم پاسخ گو هستند. مشخصه های اصلی این نوع دموکراسی عبارتند از:

۱. با قدرت از پس تروریسم برآید.

۲. به قدری باز و دموکراتیک باشد که باعث مخالفتهای سیاسی نشود و موجبات افراط گیری را فراهم نکند. دموکراسی با همه معایبش همچنان نماد و مدلی از حکومتداری خوب محسوب می شود. اما برای دوران کنونی دموکراسی باید امن و تقویت شود تا بتواند کار ویژه های خود را نمایان سازد.^{۱۴}

از ثروت تا قدرت

فرید زکریا در کتاب از ثروت تا قدرت (۱۹۹۸) با عنوان فرعی ریشه های غیرمتعارف نقش جهانی آمریکا؛ درصد پاسخ دادن به یک سوال اساسی است و آن اینکه چرا کشورها توسعه می یابند؟ تحت چه شرایطی کشورها منافع سیاسی خود را در خارج از مرزها گسترش می دهند؟ او دو نظریه واقع گرا را در مقابل یکدیگر آزمون می کند تا ببیند کدام یک بهتر گسترش آمریکا را تبیین می نماید، واقع گرایی دولت محور یا واقع گرایی دفاعی.

در واقع گرایی دولت محور، دولتها در تلاشند تا نفوذ و کنترل خود را بر محیط بین المللی به حداکثر رسانند. این نظریه از دو جهت ادامه دهنده منطق واقع گرایی ساختارگراست. نخست اینکه، این نظریه نمایانگر ماهیت نظام بین الملل به عنوان علت اصلی رفتار دولت است. دوم اینکه، یک دولت بر اساس موقعیت خود در نظام بین الملل و قدرت

نسبی اش اقدام به گسترش می نماید تا نوع رژیم یا دیگر عوامل داخلی. از این رو، وضعیت یک دولت در نظام بین الملل رفتار را تعیین می نماید. از نظر نویسنده؛ رئالیسم دفاعی در این باره صحبت می کند که عوامل بی امنیتی، دولتها را به گسترش وا می دارد. این نظریه بر آن است که کشورها منابع سیاسی خود را در تلاش برای تامین امنیت بیشتر خود گسترش می دهند.

زکریا ۵۴ مورد را به عنوان «فرصتهای برجسته برای گسترش» شناسایی کرده و «فرصت» را به عنوان بحثی جدی در قسمت اجرایی دولت آمریکا در مورد امکان گسترش نفوذ این کشور در خارج تعریف می کند. سیاست خارجی ایالات متحده بین سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۹۰۸ مجموعه ای عالی از موارد برای هر دو نظریه است، هر چند که چندان موردی برای اثبات واقع گرایی دولت محور ندارد؛ چرا که بسیاری آمریکا را به عنوان یک قدرت بزرگ غیرعادی با خصوصیت ملی اتخاذ سیاست انزوا طلبی می دانند. سیاست خارجی آمریکا در این دوره موردی ساده برای واقع گرایی دفاعی است. او این سالها را به دو قسمت تقسیم می کند:

۱. (۱۸۶۵-۱۸۸۹)، در این دوره توسعه طلبی نادر بود، هر چند که ایالات متحده با ۲۲ فرصت برای توسعه طلبی روبه رو شد، اما تنها در شش مورد آن اقدام کرد که عبارتند از: خرید، الحاق یا کنترل جزایر ویرجین، هائیتی، سانتودومینگو، گروئنلند، ایسلند، جزایر هاوایی و آلاسکا.

۲. (۱۸۸۹-۱۹۰۸)، ایالات متحده توسعه طلبی بیشتری را مورد توجه قرارداد و از ۳۲ فرصتی که نصیبش شد، در ۲۵ مورد آنها اقدام به عمل آورد که برجسته ترین آنها عبارتند از: کنترل بر فیلیپین، کوبا، پورتوریکو بعد از جنگ اسپانیا، ایجاد کانال پاناما، کمک به پایان دادن جنگ روسیه و ژاپن.

زکریا در نتیجه گیری مجددا تاکید می کند که واقع گرایی دفاعی، تبیین ضعیفی از توسعه طلبی ارایه کرده و نمی تواند به عنوان یک نظریه عمومی مورد استفاده واقع شود. وی پیشنهاد می کند که مفهوم قدرت دولت در درک گذشته و آینده سیاست بین الملل اساسی است و تغییرات در قدرت دولت به تبیین پیدایش امپریالیسم انگلیس در قرن نوزدهم و سیاست دفاعی تر آلمان در زمان ویلهلم دوم کمک می کند. او کتاب را با یک یادداشت

امیدوارانه به پایان می‌رساند: دولتها امروزه به اندازه ۱۵۰ سال پیش قدرتمند و خودگردان نیستند، آنها به نهادهای بین‌المللی، واحدهای زیرملی و بازیگران غیردولتی قدرت داده‌اند. این تغییرات می‌تواند تمایلات توسعه طلبانه قدرتهای بزرگ را فرونشاند.^{۱۵}

آینده قدرت آمریکا

زکریا با مراجعه به تاریخ و البته تاریخ امپراتوری بریتانیا به وضعیت فعلی ایالات متحده می‌پردازد و در این میان، وضعیت این کشور را با وضعیت امپراتوری بریتانیا مقایسه می‌کند. او برای واشینگتن سیاستی کاملاً متفاوت با آنچه لندن در اواخر قرن نوزدهم در پیش گرفت، تجویز می‌کند. پس از جنگهای بوئر (۱۸۸۱-۱۸۸۰، ۱۹۰۲-۱۸۹۹) بریتانیای کبیر همه تلاش خود را برای حفظ استیلای سیاسی جهانی خویش به کار گرفته بود و در این راه از انزوایی آمریکا بهره‌جسته بود. این شیوه طی دورانی نسبتاً طولانی مؤثر واقع شد، اما نتوانست مانع از اضمحلال اقتصادی اجتناب‌ناپذیر آن گردد. او به اشتباهات این امپراتوری که منجر به فروپاشی آن شد اشاره می‌کند و اینکه ایالات متحده هم اشتباهاتی شبیه به این اشتباهات انجام داده است. مداخلات اخیر در سومالی، افغانستان و عراق، همه همانند دخالت‌های نظامی بریتانیا در دهه‌های گذشته است. تنگناهای راهبردی اساسی، برای بازیگران اصلی صحنه جهانی شباهتهای فوق‌العاده دارند. پیروزی نظامی در افغانستان و عراق هرچند در ابتدا ساده به نظر می‌رسید، اما در ادامه این جنگها به جنگهای دشوار و درازمدت تبدیل شد که مملو از اشتباهات نظامی و سیاسی بود و با مخالفت‌های وسیع داخلی و بین‌المللی مواجه شد. بین بریتانیای آن روز و آمریکای امروز تفاوت‌های اساسی وجود دارد. بزرگ‌ترین چالش بریتانیا در عین حال که برای حفظ جایگاه خود به عنوان یک ابرقدرت می‌کوشید، بیش از سیاسی بودن، اقتصادی بود. در حالی که در مورد آمریکا عکس آن صادق است. امروزه مشکل این است که نظام سیاسی آمریکا ظاهراً توانایی خود را در ایجاد ائتلاف‌های فراگیر برای حل مسایل پیچیده از دست داده است.

آمریکا در گام‌های اولیه خود در قرن بیست و یکم، اساساً اقتصادی ضعیف یا جامعه‌ای رو به زوال نیست، اقتصاد آمریکا از اواسط سالهای ۱۸۸۰ بزرگ‌ترین اقتصاد جهان بوده و

امروز نیز هست. جامعه آمریکا و اقتصاد آن، توان پاسخ‌گویی به فشارهای اقتصادی در رقابتهای رودر رو را دارد، می‌تواند خود را با آن سازگار سازد، تعدیل کند و استقامت به خرج دهد. آزمون واقعی آمریکا سیاسی است. سیاست آن در یک نظام سیاسی رنگ و رورفته و بیش از حد خشک و انعطاف‌ناپذیر با قدمتی در حدود ۲۲۵ سال، در چنبره پول، منافع خاص، رسانه‌های جنجالی و گروههای فشار ایدئولوژیک، سخت گرفتار و نابسامان است. در مقام قیاس، ایالات متحده، بریتانیاست و جنگ عراق همان جنگ بوئر ۱۸۸۹ می‌باشد و آینده آمریکا نیز تاریک است، هزینه‌های جنگ بسیار زیاد و ارتش دچار فشار روحی و وجهه‌اش در جهان منفی شده است. دولتهای مختلف در حال گرفتن امتیاز از آمریکا هستند و آمریکا پریشان شده است، تاریخ در حال تکرار است. به رغم شباهتهای به ظاهر آشکار، در واقعیت تشابهی وجود ندارد. آزمون واقعی آمریکا به نوعی با شرایط انگلیس در سال ۱۹۰۰ که در تلاش برای حفظ نفوذ سیاسی فراگیر خود در جهان بود، مغایر است.

تفاوت این دو کشور با بررسی بودجه نظامی آنها قابل مشاهده است. اکنون آمریکا در قیاس با گذشته با چالشهای بزرگ‌تر، ژرف‌تر و فراگیرتری مواجه است. مفهوم خیزش دیگران برای این کشور از دست دادن سهمی از تولید ناخالص داخلی جهانی بوده است. با این وجود، این فرایند به هیچ وجه شباهتی با فرود بریتانیا در قرن بیستم که منجر به زوال رهبری آن در ابداع، پویایی و کارآفرینی شد، وجود ندارد. آمریکا همچنان تا زمانی که بتواند با چالشهای پیش رو کنار بیاید و با آن هماهنگ شود، اقتصادی زنده و پویا پیشاپیش انقلابات آتی در علوم، فناوری و صنعت خواهد ماند. درک چگونی عملکرد بریتانیا که در طول زمان به ضعف گرایید، می‌تواند نوری بر مسیر حرکت روبه‌جلوی آمریکا بتاباند.^{۱۶}

بسیاری از چنین تصویری این نتیجه را می‌گیرند که عصر آمریکا دیگر گذشته است. یک نویسنده معروف آلمانی نوشته است که جهانی شدن به پدیده‌ای ضدآمریکایی تبدیل شده و این کشور صنایع اصلی خود را از دست داده است. مردم آمریکا دیگر پول پس انداز نمی‌کنند و دولت این کشور روز به روز بیشتر به بانک‌های مرکزی خود بدهکار می‌شود. بحران مالی کنونی به چنین فضایی دامن زده است. در ۲۰ سال گذشته، آمریکا از جهانی شدن بهره بسیاری برده است و این بهره به این زودی از بین نمی‌رود. آمریکا هنوز در بسیاری

از صنایع سرآمد است. جامعه آمریکا می‌تواند با این دنیای جدید کنار بیاید، اما آیا دولت نیز می‌تواند؟ واشینگتن به دنیایی عادت کرده که در آن همه راهها به تالارهای کنگره و کاخ سفید ختم می‌شود. آمریکا معمولاً نگران قضاوت بقیه دنیا نبوده است، اما این شکاف اکنون در حال کم‌تر شدن است. کوتاه نظری بیش از هر چیز در سیاست خارجی این کشور آشکار شده است. ژئوپلیتیک به معنای تلاش برای به دست آوردن نفوذ بیشتر است، اما با فعال شدن کشورهای دیگر در این عرصه، آنها آزادی عمل بیشتری را نیز طلب می‌کنند و این قطعاً به معنای کاهش نفوذ آمریکا خواهد بود.^{۱۷}

نگرانی آمریکا از زوال جایگاه پیشتاز خود سابقه طولانی دارد. نگرانی کنونی دست کم چهارمین موج از این نوع بعد از سال ۱۹۴۵ است. موج نخست در اواخر سالهای ۱۹۵۰ در پی پرتاب ماهواره اسپوتنیک از سوی شوروی به فضا حادث شد. دومین موج در اوایل سالهای ۱۹۷۰ رخ داد که در آن قیمت‌های بالای نفت و رشد کند آمریکا، آمریکایی‌ها را متقاعد ساخت که اروپای غربی و عربستان سعودی را قدرتهای آینده به حساب آورند. آخرین موج در اواسط سالهای ۱۹۸۰ ظاهر شد که در آن بیشتر متخصصان، ژاپن را در حوزه فناوری و اقتصادی ابرقدرت مسلط آینده دانستند. هر چند ملاحظات موجود در هر یک از این مقاطع پایه دار و پیش‌بینیها هوشمندانه بود، اما هیچ یک از این سناریوها محقق نشد. دلیل آن نیز انعطاف‌پذیری، کارآمدی و برگشت‌پذیری نظام آمریکا بود که توان اصلاح اشتباهات و تغییر گرایشات خود را داشت. تمرکز بر افت اقتصادی آمریکا از بروز آن جلوگیری کرد. به نظر می‌رسد که مشکل امروز این است که نظام سیاسی ایالات متحده توانایی خود را در حل مشکلات مزمن از دست داده است. ضعف اقتصاد آمریکا امروز واقعیت دارد، این ضعف در مجموع نه محصول ناکارآمدیهای ریشه دار درونی در اقتصاد و نه بازتابی از زوال فرهنگی آن، بلکه حاصل بعضی سیاستهای خاص دولتی است. تغییر برخی سیاستها می‌تواند آمریکا را به سرعت و نسبتاً آسان به سوی یک جایگاه با ثبات هدایت کند.^{۱۸}

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا جهان را بی‌هیچ محدوده و مرزی چرخانده است. این برای سیاست خارجی این کشور مناسب نبوده و موجب شده تا واشینگتن خودخواهانه و یک‌جانبه عمل کند. تصمیم‌گیریهای این کشور مشابه راهبردهای

جنرال موتورز در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ است؛ روندی که عامل آن مجموعه عظیمی از عوامل داخلی است، بدون هیچ مسئولیت و آگاهی از فشارهای بیرون. اگر چه ایالات متحده قبلاً نیازی به تصمیمات راهبردی نداشت، اما اکنون نیاز دارد. می توانست یک جانبه عمل کند، جهان را عصبانی کند، مهم نبود، جا برای اشتباه باز بود، اما هم اکنون دنیای بیرون طور دیگری است. این کشور باید دیگران را قانع کند تا به تلاشهای خارجیش پیوندند و باید تصمیماتی راهبردی در جهت ائتلاف سازی بین المللی بگیرد.^{۱۹}

واقعیت خیزش و ظهور دیگران، فراگردی طولانی و کند است. درست است که دنیای کنونی با ظهور قدرتهای جدید نظیر (BRIC)* تعریف می شود، اما این با جهانی سازی منافاتی ندارد، بلکه یکی از پیامدهای آن است. رشد این روند منجر به غرور ملی افزون تر، اعتماد به نفس و جسارت می شود. اما در عین حال نیروهای خنثی کننده جدیدی نیز وجود دارند که از جهانی شدن و یکپارچه سازی نشات می گیرند و ملی گرایی و یک جانبه گرایی را تضعیف می کنند.^{۲۰}

بسیاری از قدرتهای نوخاسته با یکدیگر خصومت‌های تاریخی، مناقشات مرزی و اختلافات جاری دارند و در بیشتر موارد ارتقای جایگاه اقتصادی و ژئوپلیتیک آنان با رشد ملی گرایی همراه خواهد بود. ایالات متحده به عنوان یک قدرت دور از دسترس، غالباً شریکی مناسب برای بسیاری از کشورهایی است که نگران ظهور یک قدرت مسلط در منطقه خود هستند. این رقابتهای فرصتی برای این کشور خواهد بود تا نقشی وسیع و سازنده در مرکز نظم جهانی ایفا کند. آمریکا قابلیت آن را دارد که همان چیزی شود که آلمان در اواخر قرن نوزدهم به کمک بیسمارک شد. لازمه واسطه جهانی بودن نه فقط درگیر بودن دولت آمریکا، که جامعه آن با همه تواناییها و دیدگاههای لازم برای رودررویی با چالشها است. این نقشی است که ایالات متحده با منافع، حضور جهانی، اقتدار و جوامع متنوع مهاجران خود می تواند با مهارت کامل چگونگی ایفای آن را بیاموزد. نقش جدید با نقش سنتی یک ابرقدرت، کاملاً متفاوت و مستلزم مشورت، همکاری و حتی وفاق است. کسب اقتدار این کشور از راه تعیین دستور کار، تبیین مسایل و ایجاد ائتلافها میسر است. در جهانی با بازیگران بسیار، تعیین دستور کار و

* برگرفته از حروف نخست چهار کشور برزیل، روسیه، هند و چین

ساماندهی ائتلافها از اساسی ترین اشکال قدرت است. این تحولات این فرصت را برای آمریکا ایجاد می کند تا در جهانی غنی تر، پویاتر و بانشاط تر، همچنان بازیگر اصلی بماند. لازمه بهره گیری از چنین فرصتی، تحول اساسی در رهیافت محوری این کشور در جهان است. فرید زکریا در کتاب جهان پسا آمریکایی، برای تشریح ملموس تر رفتار در جهانی جدید، شش توصیه ساده را به دولتمردان آمریکایی پیشنهاد می کند که عبارتند از:

۱. انتخاب: قدرت مطلقه آمریکا این باور را در واشینگتن به وجود آورده که به هیچ اولویتی نیاز ندارد، این کشور همه اولویتها را با هم می خواهد. انضباط بیشتر این کشور در این زمینه اهمیت تام دارد. اگر درسی باشد که آمریکا بتواند از تجربه بریتانیا بیاموزد، این درس، نیاز به انتخابهای بزرگ راهبردی در زمینه هایی است که مستوجب توان و توجه یک کشور است. هر انتخابی برای پرداختن به مسئله ای صرف نظر از اهمیت آن، نوعی انحراف از مسایل راهبردی مهم تری است که رود روی آمریکا قرار دارد. ما با تمرکز بر آنچه فوری به نظر می رسد، آنچه را که واقعا اهمیت دارد به فراموشی می سپاریم.

۲. ساختن قواعد فراگیر: درسیاست خارجی آمریکا یک تنش اساسی وجود دارد. آیا این کشور تنها قصد پیشبرد منافع خاص خود را در خارج دارد، یا به جای آن می خواهد ساختاری از قواعد، رویه ها و ارزشهایی به وجود آورد تا مبنای حرکت جهان باشد؟ آمریکا در عصر خیزش قدرتهای جدید، برای اینکه این کشورها حتی با گسترش اقتدارشان، همچنان در بطن نظام جاری بین المللی باقی بمانند، اساسا قصد دوم را دنبال کند. برای حسن عملکرد این سیستم، ما نیز ناچاریم به چنین قواعدی پای بند باشیم. مفهوم چنین ساز و کاری این است که این کشور خود را نسبت به نهادها و ساختارهای مشکل گشا و حکمیت که خود طی پنج دهه گذشته متولی آن بود، متعهد سازد.

۳. تعامل به جای تقابل: آمریکا در ترسیم راهبرد کلان خود می تواند دو قیاس تاریخی را در نظر بگیرد. بریتانیا در حالی که در اروپا سر در لاک خود داشت، کوشید تا به عنوان موازنه ای در برابر قدرتهای بزرگ نوحاسته و تهدید آنها صف آرایی کند. مشی بیسمارک که برعکس بریتانیا، تعامل با همه قدرتهای بزرگ بود. هدف او این بود که با برقراری روابط خاص با همه آنها به محور نظام بین المللی اروپا مبدل شود. برای آمریکا گزینه بریتانیا گزینه

مناسبی نیست. واشینگتن با داشتن روابطی تقریباً با همه قدرتهای بزرگ، بهتر از مناسبات میان آنان، شرایط مطلوبی برای ایفای نقشی مشابه بیسمارک در نظام کنونی جهان دارد. این رویکرد، در صورت بروز هر اختلافی، مشروعیت و فرصت لازم برای ایفای نقشی متوازن کننده را در اختیار این کشور خواهد گذاشت.

۴. پیروی از اصول و رویه های بین المللی: اساتید و کارشناسان روابط بین الملل درباره علت و چگونگی تداوم صلح بین المللی نظریه شاخصی دارند که براساس آن با ثبات ترین نظام، نظام دارای قدرت مسلط واحد با توان حفظ نظم آن است. بریتانیا و آمریکا این نقش را طی ۲۰۰ سال ایفا کرده اند. نتیجه زوال این سیطره چه خواهد بود؟ آمریکا دیگر تنها بازار بزرگ جهان نخواهد، در مذاکرات بین المللی ناچار خواهد بود با دیگران چانه زنی و سازش کند. مفاهیم بنیادین نظام کنونی - اقتصاد آزاد جهانی، تعاملات چندجانبه - مقبولیت فراگیر دارد و اشکال جدید همکاری در حال رشد هستند. در حالی که ممکن است جستجوی راه حل هر مشکلی با پادرمیانی یک ابرقدرت ضروری و مفید نباشد، راه حلها و گفت و گوهای کوچک نیز می تواند در همان حد اثرگذار باشد. برقراری صلح تنها یک مشکل آمریکایی نیست. خیزش دیگران که توأم با رشد غرور، منافع و اتکا به نفس ملی است، به مفهوم امکان بالقوه بروز بی نظمی در نقاط مختلف نیز هست. حل چنین مشکلاتی و تامین نیازهای عمومی جهان، نیازمند یک میانجی، سازمان دهنده و رهبر است.

۵. راهبردهای نابرابر: آمریکا با وجود اینکه قدرتمندترین ارتش تاریخ جهان را دارد، پیروزی در عراق را مشکل یافته است. ارتش اسرائیل برحزب الله برتری فراوان دارد، اما نتوانست در درگیری با آنان به پیروزی قاطعی دست یابد؛ چرا؟ چون دوران کنونی دورانی است که در آن اعمال پاسخهای نابرابر آسان تر و شکست دادن آن نیز دشوارتر است. برای حرکت در چنین بافتی، نخستین و مهم ترین درس پرهیز از گیر افتادن در تله است. آمریکا برای سرمایه گذاری بر روی یکی از مزیت های خود باید متکبرانه به راه حل های نابرابر و غیرممتقارن بیندیشد. این کشور ابزارهایی موثرتر و فراگیرتر از توان نظامی دارد. آمریکا تنها دولت این کشور نیست، فعالیت در حوزه غیردولتی امیدوارکننده تر است و بنیادها، موسسات خیریه و اشخاص فعالیت موثرتر و ریشه دارتری در خارج دارند. واشینگتن باید از این گروهها

بیش از این بیاموزد، با آنها بیشتر همکاری کند و آمریکایی‌های دیگر را بیشتر درگیر این امور سازد.

۶. مشروعیت یعنی قدرت: آمریکا در حال حاضر همه وجوه قدرت را به استثنای مشروعیت به وفور دارد، که در جهان کنونی یک نقیصه مهم است. آمریکا از قابلیت چشمگیری برای تعیین دستور کار و در نتیجه تقسیم مشروعیت اقدام بازیگران در زمینه حل مشکل، دفع بحران یا رفع اغتشاش برخوردار است. واشینگتن باید درک کند که جلب حمایت فراگیر بین‌المللی از دیدگاه‌های آن درباره جهان نه صرفاً یک تمرین روابط عمومی، بلکه از عناصر محوری اقتدار این کشور است. سایر کشورها، مردم و گروه‌ها اکنون شبکه‌های خود را دارند و چشم و گوش بسته قرائتهایی را که از رویدادها ارایه می‌شود نمی‌پذیرند. واشینگتن باید برای اقدامات خود دلایل محکمه‌پسند و قانع‌کننده‌ای ارایه دهد. هرچند این اقدام اکنون دشوارتر شده، اما اهمیت حیاتی یافته است.^{۲۱}

زکریا در آثار اخیر خود نگرانی ایالات متحده را در سیاست‌های به جا مانده از دوران بوش می‌داند و معتقد است، وظیفه دولتمردان جدید برداشتن گام‌های جدی و موثر برای اصلاح سیاست خارجی و هم‌نوایی با انتقادات بین‌المللی است.^{۲۲} ائتلاف سازی راهکار موثری در جهت تقلیل دادن مشکلات و مشروع ساختن اقدامات آمریکا در حل بحرانها و چالش‌های کنونی می‌باشد. همراهی با دیگر بازیگران در حل موضوعات جهانی نه یک ضرورت، بلکه یک درس بزرگ برای این کشور در این مسئله است که مذاکره، مصالحه و توافق با دیگران از اصول مسلم یک سیاست خارجی پویا و فعال در دوران کنونی است. اتخاذ سیاست‌هایی غیر از این، نه تنها از این اصول پیروی نمی‌کند، بلکه نوعی سیاست امپراتوری است و برای کار در جهان امروز مناسب نیست.^{۲۳}

نتیجه‌گیری

در این نوشتار سعی شد تا به بررسی مهم‌ترین اندیشه‌های فرید زکریا به خصوص سیاست‌های آمریکا در مسایل جهانی پرداخته شود. مسایلی که از دید او متفاوت از روندهایی بوده که ایالات متحده تاکنون در پیش گرفته است. روندی که سالها آمریکاییان بدان خو گرفته

بودند و خود را بی‌نیاز از همکاری و مشارکت در امور بین‌المللی می‌دیدند. اما جهان جدید دورانی متفاوت است که تغییرات را ضروری کرده و نیازمند بهره‌گیری از راهبردها و راهبردهای جدید و بازنگری در ایده‌ها و نگرشهای کنونی می‌باشد. زکریا با توجه به دامنه شناختش از سیاستها و راهبردهای ایالات متحده معتقد است که اگر چه هنوز دوران پسا آمریکایی فرا نرسیده است، اما هم‌اکنون غربی‌ها انحصار تاریخ را از دست داده‌اند و یا دست کم اروپاییان و سپس آمریکاییان قدرت و نفوذی را که از قرن شانزدهم در سراسر جهان داشته‌اند، از دست می‌دهند. لذا برای غربی‌ها عاجل است که چاره‌اندیشی کنند و سیاستهایی برای مقابله با تغییرات ریشه‌ای حاضر اتخاذ نمایند. ایالات متحده در صورت هم‌گرایی و ائتلاف با دیگر کشورها می‌تواند از فرصتهای بی‌شماری که لازمه ابرقدرت ماندن است، استفاده کند، در غیر این صورت اصرار بر سیاستهای گذشته و کدخدا منشی در عرصه جهانی، این کشور را با چالشهای متعدد و اساسی مواجه خواهد کرد که نمونه آن بحرانها و مشکلاتی است که امروزه گریبان این کشور را گرفته است. □

پاورقیها:

۱. در مورد زندگی و آثار فرید زکریا می توان از منابع زیر استفاده کرد:

www.answers.com

www.fareedzakaria.com

۲. فرید زکریا، ابر قدرت وحشت زده، ترجمه علی رضا عبادتی، سایت دیپلماسی ایرانی (www.irdiplomacy.ir)، ۲۴ آذر ۱۳۸۶.

۳. فرید زکریا، جهان پسا آمریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران، چاپ اول، انتشارات هرمس، ۱۳۸۸، ص ۳۷-۳۵.

۴. پیشین، ابر قدرت وحشت زده.

۵. پیشین، جهان پسا آمریکایی، ص ۷-۳.

۶. پیشین، ص ۵۲-۳۸.

۷. پیشین، ص ۱۷۲-۱۵۶.

۸. پیشین، ص ۹۲.

9. Fareed Zakaria, Clash of the Titans, Newsweek, January 15, 2009.

۱۰. پیشین، ص ۱۳۳-۱۲۸.

۱۱. فرید زکریا، آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی، ترجمه امیر حسین نوروزی، تهران، چاپ دوم، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵، ص ۱۲-۷.

۱۲. فائزه حسنی، «آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی»، ماهنامه چشم انداز ایران، شهریور و مهر ۱۳۸۵، ص ۸۰-۷۷.

۱۳. فرید زکریا، «ظهور دموکراسی غیر لیبرال»، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰، ص ۲۸۸-۲۸۵.

۱۴. پیشین، آینده آزادی، ص ۳۱۳-۳۰۱.

۱۵. علی اکبر رضایی، «از ثروت تا قدرت»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸، ص ۶۳۳-۶۲۹.

۱۶. پیشین، جهان پسا آمریکایی، ص ۲۲۱-۲۱۸.

۱۷. نیلوفر قدیری، «جهان پس از آمریکا»، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۵، خرداد ۱۳۸۷، ص ۶۱.

18. Fareed Zakaria, "the Future of American Power", Foreign Affairs, may/june 2008, p. 40.

۱۹. فرید زکریا، «بارقه امید»، ترجمه آرش عزیزی، هفته نامه شهروند امروز، سال سوم، شماره ۶۸، مهر ۱۳۸۷، ص ۲۸.

۲۰. فرید زکریا، «این تکرار تاریخ نیست»، ترجمه حسن بنانج، سایت دیپلماسی ایرانی (www.irdiplomacy.ir) شهریور ۱۳۸۷.

۲۱. پیشین، جهان پسا آمریکایی، ص ۲۶۷-۲۴۱.

22. Fareed zakaria, "Why Washington Worries", Newsweek, March 14, 2009.

23. Fareed Zakaria, Obama s Big gamble, Newsweek, September 26, 2009.

